

## بررسی «سریه» خالدبن ولید و عملکردهای بعدی خالد در دوران خلفا

سیدمحمد شهیدی شادکامی<sup>۱</sup>، ستار عودی<sup>۲</sup>، محبوبه شرفی<sup>۳</sup>

### چکیده

در اعزام و انتصاب فرماندهان سریه‌ها، پیامبر اسلام، موقعیت‌ها و حمایت‌های قبیله‌ای را هم در نظر می‌گرفتند. که گاهی از انصار یا مهاجرین و یا قبیله‌ای دیگر باشد. بر همین اساس، هدف مقاله حاضر، بررسی و شناخت علل یا عواملی است که به تغییر رفتاری بعضی از این فرماندهان که به اصحاب پیامبر معروف هستند، می‌شود. روش پژوهش در این مقاله بصورت توصیفی-تحلیلی بوده و سوال مطرح شده در این مقاله مربوط به یکی از اصحاب پیامبر بنام خالدبن ولید می‌باشد که آیا او عملاً اقداماتی که انجام داده براساس آموزه‌های اسلامی بوده یا براساس رفتارهای دوران‌های جاهلیت؟ در پاسخ، به این فرضیه می‌رسیم که او عملاً اقداماتی که انجام داده براساس رفتارهای دوران‌های جاهلیت بود و نه براساس آموزه‌های اسلامی، که این رفتار در نبردهای بعدی او در دوران خلفا و حتی در فتوحات دیده می‌شود. یافته‌ها حاکی از آن است که عامل بودن به دستورات اسلام مربوط به زمان خاصی نیست و مربوط به اشخاص خاصی نیست و همه مسلمانان و در تمام احوال خصوصاً خواص و فرماندهان و ساکن در هر جای دنیا و هر گروه و مذهب موظف به اجرای آن مطابق با دستورات اسلامی هستند و اگر هر فرماندهی و یا خواص و یارانی و ... براساس سلیقه خود عمل کند و نه مطابق دستورات اسلامی، نمی‌توان اسم اسلامی روی آن گذاشت.

**واژگان کلیدی:** سریه، خالدبن ولید، اصول اسلامی جنگ، آموزه‌های اسلامی، رفتارهای جاهلیت اصحاب

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

<sup>۲</sup> دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی [sattar\\_oudi@yahoo.com](mailto:sattar_oudi@yahoo.com)

<sup>۳</sup> دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

## مقدمه

«سریه» به جنگ‌هایی از دوران حکومت پیامبر گفته می‌شود که خود پیامبر فرماندهی آن جنگ را به‌عهده نمی‌گرفتند و شخص دیگری را بعنوان فرمانده می‌گماردند. در این سریه‌ها، پیامبر اهداف مختلفی را دنبال می‌نمود که بعضاً اقتصادی، اطلاعاتی، فرهنگی و یا تبلیغاتی و امثالهم بود. که در این نوع جنگ‌ها حضرت اصولاً فرماندهی متناسب با اهداف منصوب می‌نمود، و حتی در انتصاب فرمانده‌ها، موقعیت‌ها و حمایت‌های قبیله‌ای هم در نظر می‌گرفتند. که گاهی از انصار یا مهاجرین و یا قبیله‌ای دیگر باشد. ولی آنچه مهم بود بایستی تمامی براساس دستورات خداوند و کل جنگ و یا دفاع براساس آموزه‌های اسلامی باشد. در دوران بعثت پیامبر افراد و شخصیت‌های مختلفی، به اسلام روی می‌آوردند و مسلمان می‌شوند که گروهی ایمان راسخ و محکم است و مطیع امر پیامبر و ولی‌شان، هم در سرعت ایمان آوردن و هم در اطاعت از ولی امرشان هستند، اما افرادی که با حتمی دانستن مسیر درست باز دنبال فرصت می‌گردند، این افراد در عملکرد بعدی‌شان و در اطاعت پیامبر و ولی‌شان متزلزل می‌باشند، بنابراین اصحاب پیامبر بودن نشانه‌هایی دارد که به عملکرد افراد در طول زندگی بستگی دارد. این سوال مطرح است که اگر رفتاری خلاف دستورات اسلامی انجام شود ولی چون نام حکومت اسلامی را یدک می‌کشد، می‌توان گفت فرمانده سپاه اسلام؟ دوم این سوال مطرح است که آیا عدم اطاعت از پیامبر موجب فاصله گرفتن این افراد از دستورات اسلامی نمی‌شود؟ سوابق پرداختن به موضوع خالدبن‌ولید به تعداد محدودی مقاله می‌رسد که بعضی به عملکردهای موردی، منفی آن پرداخته‌اند و یک حرکت را نکوهیدند و بعضی به رشادت‌ها و جنگاوری‌ها پرداخته‌اند ولی هیچکدام با نگاهی جامع و انتقادی به او نپرداخته‌اند. و اهمیت این تحقیق این است که با نگاهی کلی متوجه می‌شویم که فرمانده اسلامی خصوصیات خاصی دارد و می‌بایست تحت قوانینی حرکت کند و هدف این تحقیق نشان دادن این موضوع است که متوجه باشیم که در لشکر اسلامی، نیاز به تحت فرمان بودن قوانین اسلامی است و اگر این رعایت نشود، مسلماً لشکر اسلامی نیست، که در این اثنا خالدبن‌ولید که از اشراف‌زادگان بنی مخزوم بود و از فرماندهان جنگ‌هایی سخت علیه مسلمانان داشته است و بعد از اسلام آوردن، در نبردهای مهمی مثل حنین و موته شرکت داشت، که پیامبر او را بعنوان فرمانده سریه تبلیغی، بنی جزیمه، منصوب نمود ولی عملاً اقدامی که انجام داد براساس رفتارهای دوران‌های جاهلیت بود و نه براساس آموزه‌های اسلامی، که این رفتار در نبردهای بعدی او در دوران خلفا و حتی در فتوحات دیده می‌شود که در این پژوهش قصد بررسی داریم در این مقاله سعی بر آن است اکثر مطالب از منابع دست اول تهیه شود تا نقاط تاریک این مبحث روشن شود، سعی شد هیچ قضاوتی بطور شخصی انجام نگردد و همه برداشت‌ها براساس منابع اصلی می‌باشد.

## ۱- خالد بن ولید

خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمیر بن مخزوم، کنیه‌اش ابوسلیمان و به روایتی ابوالولید از طایفه بنی مخزوم یکی از تیره‌های بزرگ و مهم قریش بود که با بنی‌هاشم رقابت می‌کرد، خالد در جاهلیت جزء اشراف قریش و از سلحشوران آنها بود، (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۳). خالد بن ولید با وجود جوانی زیاد به خاطر اعتماد به نفس بالا و موقعیت پدرش توانسته بود در نبردهای زیادی به فرماندهی قریش برسد وی مسئولیت تدارک سپاه و اسلحه خانه و سرکردگی سواران قریش را در جنگ برعهده داشت. او از خطبای فصیح و بسیار شجاع بود در خلق و صفت شبیه عمر بود ابوبکر درباره او گفته است: «زنان از آوردن فرزندی چون خالد عاجزند». (عوفی، ۱۳۸۶: ۷۲۷)، وی مردی بلند بالای، نیکو صورت و مهیب بود بگونه‌ای که هیچ‌کس در اون نمی‌گریست که از او می‌ترسید، خالد بن ولید تا پیش از پذیرش اسلام در سال هشتم هجری همواره در کنار سرسخت‌ترین دشمنان اسلام فعالیت می‌کرد. پدرش ولید بن مغیره، از اشراف و بزرگان قریش محسوب می‌شد و از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود و از نخستین کسانی بود که پیامبر را مسخره کرد، ولید بن مغیره پدر خالد یکی از دانایان معروف و فصیحان قریش بوده است و عمومی او معروف به ابوجهل بوده است که مردی سخن سنج و دانشمند به حساب می‌آمده است بطوریکه او را حکیم عرب می‌دانسته‌اند، او پیرمردی کهنسال بود که اعراب در محاکمات خود به او مراجعه می‌نمودند و اشعار خود را به او عرضه می‌نمودند و اظهار نظر می‌نمود<sup>۸۵</sup> و شعری را که او انتخاب می‌نمود شعر برگزیده می‌شد که در مورد آیات قرآن از او پرسیدند که به محض شنیدن گفت سحر است زیرا انسان را به خود جذب می‌کند، یک‌سال تمام قریش خانه کعبه را می‌پوشانید و یک‌سال بعد ولید بن مغیره به تنهایی خانه کعبه را می‌پوشانید، از عموهای ولید یکی ابوامیه بن مغیره بود که گفته شده که اختلاف قبایل قریش را درباره چگونگی گذاشتن سنگ حجرالاسود به هنگام بازسازی کعبه، با پیشنهاد تعیین داور حل شد و دیگری هشام بن مغیره که از اشراف قریش و فرمانده بنی‌مخزوم در جنگ فجار بود که با مرگ وی، قریشیان سه سال بازار به پا نکردند و مرگ وی را مبدا تاریخ خود قرار دادند و مادرش عصماء که همان لبابه صغری است بوده که دختر حارث بن حرب بن بجیر بن هزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است، این بانو خواهرام الفضل دختر حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر پسران اوست (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۴).

### ۱-۱- جنگ‌های خالد بن ولید علیه مسلمانان

خالد بن ولید بیست و یک سال پس از ظهور اسلام، به این دین اسلام گروید و در طول این سالیان، از مخالفین سرسخت مسلمانان و آئین آنان بود. در طول این مدت، هرگاه که قریش سپاهی برای نبرد علیه مسلمانان

فراهم می‌نمود، او نیز در میان سپاه مشرکین حاضر بود و در تمامی جنگ‌های مشرکان (ع) شرکت می‌کرد، در سال دوم هجری در جنگ بدر، بر ضد مسلمانان شرکت کرد. (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸: ۳۶۸؛ واقدی، ۱۳۶۹: ۱۳۰).

در سال سوم هجری در جنگ احد، سرکرده سواران جناح راست قریش بود و بر اثر خطایی که چند نفر از افراد سپاه اسلام در مراقبت ورود دشمن مرتکب شدند، او توانست مسلمانان را شکست دهد (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸: ۴۱۹؛ شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۱: ۳۲۳). تیرافکنان، مرکز خود را ترک کردند و به غارت و تاراج پرداختند. جزء امیر ایشان که عبدالله بن‌جبیر بود، در جای خود ایستاد تا شهید شد و خالد بن ولید با اسب‌ها روی بدیشان کرد و پس و پیش لشکر جایشان عوض شد. وحشی در کمین حمزه ایستاد تا از کنار او بگذرد و از پشت با حربه‌اش زد و او را کشت و دشمنان از مسلمانان بردند. روز روز آزمون و تمحیص بود و بر پیامبر حمله آوردند و سنگ بر او زدند و حضرت به پهلو افتاد و سرش شکست و لبش درید. دندان‌اش شکست و حلقه زره در چهره‌اش فرو شد و در یکی از گودال‌هایی افتاد که ابوعامر فاسق کنده بود، همان مردی که دو زره پوشیده بود و از بالای کوه فریادی برخاست که: آگاه باشید که محمد کشته شد! مسلمانان هزیمت شدند و علی و طلحه دست حضرت را گرفتند و او را از گودال بیرون کشیدند و ابو دجانة خود را به روی حضرت افکند تا از آسیب تیر در امان باشد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۹۱).

۸۶

در سال پنجم هجری در نبرد خندق یا احزاب نیز شرکت نمود و جزء کسانی بود که قصد داشت از خندق عبور کند ولی موفق نشد (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۴۰۷).

در سال ششم هجری، خالد در رأس دوپست نفر از سوارکاران قریش برای جلوگیری از حرکت پیامبر برای ادای مناسک حج، از مکه به محل کراع الغمیم رفت. عمره حدیبیه، پیامبر در ششم ذوالقعدة آن سال، دو ماه بعد از واقعه بنی‌المصطلق به قصد عمره از مدینه خارج گردید. حضرت با کسانی که همراه او بودند، از مهاجرین و انصار و برخی اعراب دیگر با جماعتی میان هزار و سیصد تا هزار و پانصد نفر عازم عمره شد. از مدینه احرام بست و قربانیان را به راه انداخت تا مردم بدانند که به جنگ نمی‌رود. این خبر به قریش رسید، برای آنکه او را از رسیدن به کعبه باز دارند، و با او قتال کنند، با یکدیگر همدست شدند و خالد بن ولید را با جمعی به کراع الغمیم فرستادند. خبر ورود آنان در عسفان به پیامبر رسید. پس راه تپه‌های مرار در پیش گرفت تا در پایین مکه در حدیبیه فرود آمد و از پشت سر سپاه خالد به راه خود ادامه داد (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸: ۴۳۱).

در سال هفتم که پیامبر و مسلمانان برای ادای عمره القضا روانه مکه شدند، خالد بن ولید چنان از مسلمانان نفرت داشت که شهر را ترک کرد. عمره القضاء: پیامبر بعد از خیبر تا پایان شوال سال هفتم درنگ کرد سپس

در ماه ذوالقعدة برای انجام عمره‌ای که در جریان صلح حدیبیه با قریش قرار نهاده بود، بیرون شد. بزرگان قریش که دیدار با او را ناخوش می‌داشتند، از مکه بیرون شدند (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸: ۴۳۹).

## ۱-۲- اسلام آوردن خالد بن ولید

خالد بن ولید در اول صفر سال هشتم، پیش از فتح مکه، اسلام آورد (کلبی، ۱۳۴۸: ۲۹۰). هنگامی که پیامبر در قضای عمره حدیبیه وارد مکه شد، خالد بن ولید خود را پنهان ساخت، رسول خدا از برادر خالد درباره او پرسید و فرمود خالد کجاست؟ برادرش می‌گوید گفتم خداوند او را به حضور شما خواهد آورد، رسول خدا فرمود بر کسی مثل خالد اهمیت اسلام پوشیده نمی‌ماند و اگر او نیرو و کوشش خود را به مسلمانان و زبان مشرکان بکار گیرد بدون تردید برای او بهتر است، چون این سخن به خالد رسید رغبت او را نسبت به اسلام افزون ساخت و برای خروج از مکه او را به نشاط آورد و تصمیم گرفت به پیامبر بییوندد (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۴). خالد می‌گوید در جستجوی هم سفری بر آمدم، عثمان بن طلحه را دیدم و تصمیم خود را به او گفتم و او با شتاب پذیرفت و هر دو با هم بیرون آمدیم، چون به منطقه هده رسیدیم ناگاه عمروعاص را دیدیم گفت خوشامد بر شما باد، گفتیم و بر تو خوشامد باد، پرسید مسیر شما کجاست؟ او را آگاه کردیم، او هم ما را آگاه ساخت که آهنگ رفتن به حضور پیامبر را دارد، همگی با هم همراه شدیم و به روز نخست ماه صفر سال هشتم به مدینه رسیدیم، من همین که با رسول خدا رویاروی شدم بر ایشان با افزودن عنوان پیامبری سلام دادم و ایشان با چهره‌ای گشاده پاسخ داد، من اسلام آوردم و شهادت حق گفتم، پیامبر فرمود، من در تو خردی می‌دیدم و امیدوار بودم که تو را جزء به خیر نرساند، من با آن حضرت بیعت کردم و گفتم لطفاً برای من درباره همه کارهایی که در جلوگیری از پیشرفت آئین الهی انجام داده‌ام آمرزش خواهی فرمای، پاسخ داد که اسلام گذشته را می‌پوشاند، گفتم ای رسول خدا! با این وجود برای من استغفار فرمای، عرضه داشت بار خدایا همه کارهای خالد را که در جلوگیری از آئین و راه تو انجام داده است ببامرز. خالد می‌گوید، نخست من جلو رفتم، سپس عمروعاص و عثمان بن طلحه جلو آمدند و مسلمان شدند و با پیامبر بیعت کردند (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۵).

دین مبین اسلام همیشه آغوشش برای بازگشت و پذیرش همه باز بوده و برای پیوستن به خیل عظیم و خروشان الهی هیچ محدودیتی قائل نشده، بلکه استقبال نیز نموده است و حتی قابل ذکر است اشخاصی مانند خالد بن ولید که از ریشه خانوادگی بسیار بدی داشته و از تأثیرگذارترین و سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و پیامبر بودند و همچنین خود او که جزء سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر بود بگونه‌ای هم نفرت داشت که حاضر نبود نگاهش به حضرت بیفتد، باز با روی آوردن به اسلام مورد پذیرش قرار می‌گیرد و حتی حضرت بیان می‌نمایند اسلام گذشته تو را فراموش می‌کند، اما اسلام آوردن به معنای تسلیم محض دستور خداوند

بودن و آنچه را که دستورات اسلامی است اطاعت کند و سر تسلیم در برابر خداوند داشته باشد و این در صورتی اتفاق می‌افتد که اسلام را خالصانه و با تمام وجود باور داشته باشد و نیت و عمل یکی باشد و این در صورتی با مشکل مواجه می‌شود که خالصانه نباشد و اهداف و نیت دیگه‌ای غیر از خدا وجود داشته باشد.

## ۲- مفهوم سریه و آموزه‌ها و قوانین اسلامی حاکم بر آن

«سریه» به جنگ‌هایی از دوران تشکیل حکومت اسلامی گفته می‌شود که خود حضرت در آن جنگ‌ها حضور نداشته و با توجه به اهدافی که حضرت برای جامعه نوپای اسلامی آن زمان داشته است، یکی از اصحاب را به فرماندهی و انجام مأموریت انتخاب می‌کردند، که این مأموریت‌ها، اهدافی اقتصادی، اطلاعاتی، و تهاجمی، فرهنگی، و تبلیغاتی داشته‌اند، تا با رفع تهدیدهای مختلف و با ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ... وضعیت دفاعی ایجاد نموده و شرایط توسعه حکومت نوپای اسلامی را بنمایند. با دقت در سیره و روش حضرت رسول اکرم در جنگ‌ها متوجه تفاوت رفتار و سیاست جدیدی با دیگر جنگ‌ها چه در قبل و چه در بعد می‌شویم و تأثیرگذاری این رفتار بر قوانین و خواسته‌های جنگ‌های بعدی از حضرت نیز حکمفرما می‌باشد. که با پرداختن به گوشه‌ای از این اصول و این ساختار در قسمت‌های بعدی به بعضی از این ساختار شکنی‌ها هم می‌پردازیم.

## ۲-۱- تفاوت جنگ در اسلام با دیگر جنگ‌ها

مهمترین اصل برای رسول خدا در رفتار با دشمنان هدایت آنان بوده و برپایه صلح‌طلبی و مدارا، در عین هوشیاری و قدرت است (صادقی، ۱۳۸۸). حضرت هیچ‌گونه جنگی را از طرف خود انجام ندادند و تماما با دستورات خداوند بوده، مسلمانان بارها از اذیت و آزار مشرکان پیش حضرت شکایت داشتند حضرت می‌فرمودند من مأمور به جنگ نیستم تا اینکه با نزول آیه ۳۹ سوره حج، اولین دستور جنگ و جهاد بر علیه دشمنان صادر شد که این جنگ‌ها با جنگ‌های قبایل و جنگ‌های جاهلیت و یا جنگ‌های دول بزرگی مثل ایران و روم و ... فرق داشت و تابع اصولی بود که از وحی الهی سرچشمه می‌گرفت و رعایت این اصول هم واجب بوده و هم سرپیچی از آن، سرپیچی از فرمان خداوند محسوب می‌شد. گزیده‌ای از این اصول: (صلح‌طلبی و مدارا با دشمنان و مخالفان) سیره و روش حضرت برپایه صلح‌طلبی بوده نه جنگ، بدین‌گونه که با دشمنان خود جنگی نداشته مگر اینکه آنها شرارت داشته باشند و یا مانعی ایجاد کنند و ... در بسیاری از این جنگ‌ها، جنگی صورت نگرفته بلکه حضرت پیمان صلحی برقرار نموده‌اند و حضرت تا زمانی که اقدام جدی انجام نمی‌دادند با آنان مدارا می‌نمود ولی زمانی که خیانت می‌کردند به سختی با آنان برخورد می‌نمود (دعوت قبل از جنگ و عدم شروع به جنگ): حضرت همیشه تأکید می‌نمودند که اول آنها را به خداپرستی و ترک

بت پرستی دعوت کنید و برخلاف دشمنان هیچ وقت در جنگ پیش دستی نمی کرد، وقتی پیامبر، حضرت علی را برای فتح یمن فرستاد فرمود: چون به محدوده ایشان رسیدی، با آنان درگیر نشو مگر آنکه به تو حمله کنند و این جریان در جریان جنگ های زمان حکومت حضرت علی و یا در کربلا توسط امام حسین نمایان بود. رعایت اصول انسانی و پایبندی به پیمان و رفتار مناسب با زنان و کودکان و غیر نظامیان و خوش رفتاری با اسیران و امتناع از کشتار جمعی از دیگر اصول می باشد (صادقی، ۱۳۸۸).

## ۲-۲- خطوط قرمز و موانع در جنگ

از امام صادق نقل شده است، هرگاه پیامبر سربهای را به جایی اعزام می داشت پیش از حرکت، افراد سپاه را روبروی خود می نشانید و به آنها می فرمود: به نام خدا و به یاری خدا و در راه خدا و بر سنت پیغمبر خدا بروید و مبادا در غنیمتی که بدست آوردید، خیانت کنید و مبادا کسی را مثله کنید و یا غدر و مکر بکار ببرید و هرگز افتاده و پیر و کودک و زن را به قتل نرسانید و درخت را قطع نکنید مگر مجبور شوید و اگر ضعیف ترین مسلمان و یا بهترین آنها به یکی از مشرکان مهلت داد، آن مشرک در پناه او می باشد و وی در امان است تا اینکه قرآن به سمع او برسد، اگر اسلام اختیار کرد وی برادر شما خواهد بود و اگر نه او را به محل امن خودش برسانید و از خداوند بخواهید در آینده به وی دست یابید.

## ۲-۳- ویژگی ها و معیارهای انتخاب فرماندهان

فرماندهایی را که پیامبر برای سربها انتخاب می نمود اصولاً ویژگی های خاصی داشتند همانند: شجاعت و بی باکی، صبر، از خودگذشتگی، اعتماد به نفس و روحیه و اراده بالا، نظم و اطاعت از امر ولی، داشتن اطلاعات جغرافیایی از مناطق اعزامی، تجربه و میدان دیدگی، علم به احکام الهی، گذشت و نرمش و زیرکی و استعداد بکارگیری خدعه و سخنوری و توانایی های بالای نظامی، علم تدبیر جنگ و تاکتیک های نظامی، مهارت نظامی مثل آمادگی جسمانی، تنومند بودن، تبحر در شمشیرزنی، تیراندازی و سوارکاری و خلاصه بگفته ابن هشام یک فرمانده لایق و یا نالایق می توانست سرنوشت یک جنگ را تغییر دهد (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۴۱۱). و ابن سعد بدین گونه مطرح نموده که: شجاعت، بی باکی و آشنایی به فنون نظامی نخستین ویژگی بود که پیامبر به آن توجه داشت. مهمترین ویژگی اطاعت از رسول خدا بود، چراکه اطاعت از رسول خدا اطاعت از خدا محسوب

می‌شود: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»<sup>۱</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...»<sup>۲</sup>، «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۳</sup>، «مُطَاعٌ تَمَّ آمِينَ»<sup>۴</sup>، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>، اطاعت از رسول خدا، اطاعت از خداست؛ در شانزده آیه، اطاعت از خدا و رسول بدون تکرار کلمه «أَطِيعُوا» آمده است که دلالت بر ملازمه بین اطاعت خدا و رسول او دارد، یعنی هیچ‌یک بدون دیگری فایده ندارد. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۶</sup> «هر که از پیامبر فرمانبرداری کند بی‌گمان از خداوند فرمان برده است»<sup>۷</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»<sup>۸</sup> «ای مومنان، از خداوند فرمان برید و از پیامبر و زمامدارانی که از شما می‌دهد بگیرید و از آنچه شما را از آن باز می‌دارد دست بکشید»<sup>۹</sup>، «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»<sup>۱۰</sup> «بگو از خداوند و پیامبر فرمان برید»<sup>۱۱</sup>. در واقع به همه آنچه بوسیله رسول خدا بیان شده؛ چه بصورت امر و چه بصورت نهی، به امر الهی است و باید براساس آن عمل کرد.

رسول با اعزاز سربیه‌ها هم امنیت اقتصادی و هم سیاسی و اجتماعی را ایجاد نموده و هم زمینه‌های تبلیغ و رشد اسلام را محیا نموده و هم آموزه‌های مهم اخلاق و روش رفتاری در جنگ را مطرح و آموزش داده و سرلوحه تمامی جنگ‌ها در طول تاریخ قرار داده است و تبیین نموده است که کسانی که این آموزه‌ها را رعایت نموده و یا به سلیقه خود رفتار کردند و براساس دستورات خداوند عمل نموده‌اند در واقع در مسیر اسلام نبوده و نیستند و مسیر انحرافی را پیموده‌اند که قابل ذکر است که در جنگ تحمیلی حزب بعث عراق علیه ایران اسلامی امام خمینی این اصول اسلام را دستور به رعایت می‌نمودند و همچنین در جنگ داعش رفتارهای غیراسلامی داعش که مدعی حکومت اسلامی داشت ولی سلیمانی بر رعایت تمامی اصول اسلامی نه تنها تأکید داشت بلکه بشدت مقید بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> سوره آل عمران، آیه ۳۲.

<sup>۲</sup> سوره نسا، آیه ۵۹.

<sup>۳</sup> سوره نسا، آیه ۸۰.

<sup>۴</sup> سوره تکویر، آیه ۲۱.

<sup>۵</sup> سوره نسا، آیه ۶۴.

<sup>۶</sup> سوره نساء، آیه ۸۰.

<sup>۷</sup> سوره نساء، آیه ۵۹.

<sup>۸</sup> سوره حشر، آیه ۷.

<sup>۹</sup> سوره آل عمران، آیه ۳۲.



### ۳- در خدمت اسلام بودن خالد بن ولید در زمان حیات پیامبر

سریه موته در ماه جمادی‌الاولی از سال هشتم هجرت پیامبر واقع شد. و موته نزدیک بلقاء است و بلقاء به نزدیک دمشق است. پیامبر در ماه جمادی‌الاول گروهی را سوی شام فرستاد که در موته شکست خوردند (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۵۹). رسول خدا حارث بن عمیر ازدی از بنی لهب را با نامه‌ای به نزدیک فرماندار بصری فرستاد و او چون به موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی او را بگرفت و بکشت. و حارث تنها فرستاده رسول خدا است که کشته گردیده و این بر پیامبر سخت گران آمد و مردم را فراخواند و مردم به شتاب در حرف جمع شدند و شمارشان سه هزار تن بود (بغدادی، ۱۳۷۴: ۱۲۷). پیامبر فرمود: سردار شما زید بن حارثه باشد و اگر او کشته شد جعفر بن ابی‌طالب سرکرده خواهد بود و اگر او کشته شد عبدالله بن رواحه و لوائی سپید از برای آنان بست و آن را به زید بن حارثه سپرده فرمود: به قتل‌گاه حارث بن عمیر بروید و هر که را در آن جاست به اسلام بخوانید و اگر نپذیرفتند، با یاری از خداوند با آنان کارزار کنید (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۷۲). ابن ابی‌سبره، از قول اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه، از رافع بن اسحاق، از زید بن ارقم نقل کرد: رسول خدا خطاب به فرماندهان موته چنین فرمود: به شما وصیت می‌کنم که نسبت به خدا پرهیزگار و نسبت به مسلمانانی که همراه شمایند خیراندیش باشید. و هم فرمود: به نام خدا و در راه او جنگ کنید، با هر کس که خدا را کافر باشد جنگ کنید، در عین حال مکر و فریب بکار مبرید و غل و غش مکنید و کودکان را نکشید،<sup>۹۱</sup> و چون با دشمنان مشرک برخوردید آنها را به یکی از سه چیز دعوت کنید، و هر پیشنهاد را که پذیرفتند قبول کنید و دست از ایشان بردارید، نخست به اسلام دعوت‌شان کن، اگر پذیرفتند از ایشان بپذیر و از جنگ با ایشان دست بردار، دوم اینکه از ایشان بخواه تا از سرزمین خود بروند و هجرت کنند، و اگر پذیرفتند اعلام کن که برای آنها همان حقوقی منظور خواهد شد که برای دیگران، و اگر مسلمان شدند و ترجیح دادند که در سرزمین‌های خود باشند، به آنها خبر بده که حکم ایشان مانند حکم عرب‌های دیگری است که مسلمان شده‌اند. احکام الهی درباره آنها اجرا خواهد شد، و برای آنها از فیه و غنایم سهمی نخواهد بود، مگر اینکه همراه مسلمانان در جهاد شرکت کنند. اگر از پذیرفتن این دو مطلب خودداری کردند، آنها را به پرداخت جزیه دعوت کن، و اگر پذیرفتند تو قبول کن و دست از ایشان بردار، و اگر از تمام این پیشنهادها سرپیچی کردند، از خدا یاری بخواه و با آنها کارزار کن، و اگر مردم حصار یا شهری را محاصره کردی و آنها حاضر شدند که در قبال حکم و فرمان خدا تسلیم شوند و گردن به فرمان نهند، آنها را به حکم خدا قول مده، بلکه بگو باید گوش به فرمان تو باشند، که تو نمی‌دانی آنچه می‌کنی حتما حکم الهی است یا نه. و اگر قومی را محاصره کردی و خواستند که آنها را در ذمه خدا و رسول خدا قرار دهی نپذیر و بگو ذمه خودت و پدرت و ذمه یارانت را بپذیرند، چه اگر شما پیمان و ذمه خود و پدرانتان را بشکنید بهتر از آن است که پیمان و ذمه خدا و رسول

را بشکنید ابو صفوان نقل کرد که: پیامبر به منظور بدرقه سپاه موته بیرون آمدند و چون در محل دروازه وداع رسیدند، توقف فرمودند و سپاهیان هم گرد آن حضرت ایستادند و چنین فرمود: «به نام خدا جهاد کنید! با دشمن خدا، و دشمن خودتان در شام جنگ کنید، در آنجا مردمی را در صومعه‌ها خواهید یافت که از مردم کناره‌گیری کرده‌اند، متعرض ایشان نشوید. البته گروهی دیگر را هم خواهید یافت که شیطان در سر ایشان لانه گرفته است، آنها را با شمشیر ریشه‌کن سازید. هرگز زن و کودک شیر خوار و پیر فرتوت را مکشید، درخت خرما و هیچگونه درختی را ریشه‌کن نسازید و هیچ خانه‌ای را خراب نکنید (واقعی، ۱۳۶۹: ۵۷۸).

چون مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و روی در راه نهادند دشمن از مسیرشان آگاه شده برای مقابله، سپاه گرد آورد و بیش از صد هزار تن گرد آورد و مشرکان را شمار و سلاح و ساز و برگ و دیبا و حریر و زر و سیم چندان بود که کس را تاب رویارویی با ایشان نبود. عبدالله بن رواحه آنها را تشجیع کرد و گفت: به خدا سوگند ما هرگز با دشمن به اتکای عده زیاد، یا اسب و سلاح زیاد جنگ نکرده‌ایم، بلکه با اعتماد به این دین که خدا ما را با آن گرامی داشته است جنگ کرده‌ایم. اکنون هم آماده شوید و راه بیفتید، به خدا سوگند می‌دیدم که در جنگ بدر همراه ما بیش از دو اسب نبود، و روز احد فقط یک اسب داشتیم. به هر حال جنگ ما خالی از یکی از دو خوبی نیست، یا بر دشمن پیروز می‌شویم و این همان چیزی است که خدا و پیامبران وعده کرده‌اند و وعده ایشان خلاف نخواهد داشت، و یا به شهادت می‌رسیم و به برادران خود ملحق می‌شویم و در بهشت مصاحب ایشان خواهیم شد. مردم از گفتار مردی مثل ابن رواحه نیرو گرفتند و قوی شدند، ربیعہ بن عثمان، از قول مقبری، از ابو هریره نقل کرد که گفت: من در جنگ موته شرکت کردم و چون متوجه کثرت دشمن و اسلحه و ساز و برگ و مرکب‌ها و دیبا و حریر و طلای ایشان شدم برق از چشمم پرید. ثابت بن ارقم به من گفت: ای ابو هریره تو را چه می‌شود؟ مثل اینکه دشمن را خیلی زیاد می‌بینی؟ گفتم: آری. گفت: اگر در جنگ بدر ما را دیده بودی متوجه می‌شدی که ما بواسطه کثرت و زیادی، یاری نمی‌شویم (استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۵۲). ابن سعد اینگونه بیان نموده که: در این میان عبدالله بن رواحه با نطق پرشوری که کرد آنان را تشجیع بجنگ کرده، او در میان سپاه بپا خواسته گفت: ای مردم بخدا همان چیزی را که اکنون خوش ندارید همان است که طالب آن هستید این همان شهادتی است که بشوق آن بیرون آمده‌اید، ما که با مردم بعده زیاد و کثرت سپاه و نیرو نمی‌جنگیم ما با نیروی این دینی می‌جنگیم که خدا ما را بدان گرامی داشته، برخیزید و براه بیفتید که یکی از دو راه نیکو (و سرنوشت خیر) در جلوی ما است: یا فتح یا شهادت! ... (این نطق پرشور قدرتی در مردم ایجاد کرد) (بغدادی، ۱۳۷۴: ۱۲۷). همه گفتند: بخدا ابن رواحه راست می‌گوید، و بدنبال آن همگی براه افتادند، و جنگ (سختی) بین دو سپاه ایجاد شد، زید بن حارثه که پرچم جنگ را در دست داشت خود را به سپاه دشمن زده تا کشته شد. پس از او جعفر بن ابی‌طالب پرچم را بدست گرفت و مردانه جنگید تا وقتی که دید دشمن کاملاً او را محاصره کرده از اسب سرخ رنگ خود پیاده شد و

(بی‌باکانه) جنگید تا کشته شد. پس از اینکه جعفر بن ابی‌طالب کشته شد عبدالله بن رواحه پیش رفت و پرچم را برداشته و جنگید تا کشته شد، هر سه فرماندهی که رسول مشخص نموده بود شهید شدند، در این موقع ثابت بن اقرم پیش رفته پرچم را از زمین برداشت و فریاد زد: ای مسلمانان کسی را برای فرماندهی انتخاب کنید و پرچم را بدست او دهید، گفتند: تو این کار را بکن! جواب داد: من از عهده این کار بر نمی‌آیم. خالد بن ولید تازه مسلمان شده بود و مسلمان شدنش نیز همانند دیگر عاشقان اسلام نبود بلکه براساس مصلحت اندیشی بود که با همفکران‌اش همانند عمر بن عاص بخاطر قدرتمند شدن اسلام، به مسلمان شدن رو آورده بود و آشنایی با دستورات اسلام و همچنین روحیه جهاد و مقاومت و شهادت‌طلبی نداشته و متأسفانه جمعیت سه هزار نفری مسلمانان در سریه موته، فقط آوازه جنگاوری خالد بن ولید را دیده بودند و تصور جنگاوری الهی داشتند همانند دیگر فرماندهان ولی تصور نمی‌نمودند که روشی غیر از آموزه‌های اسلامی انجام بدهد و مردم با ضعف برخورد ثابت بن ارقم که چنان دیدند خالد بن ولید را برای این کار انتخاب کردند و پرچم را بدست او سپردند، ولی به هر حال با خواست مردم، نه پیامبر، خالد فرمانده شد، خالد پرچم را بدست گرفت، وی سالار نبود و از پیش خود سالار شد (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۷۲)، لشکر اسلام را واپس کشید و خالد مسلمانان را برداشته به سوی مدینه حرکت کرد.

### ۳-۱- مراجعت سپاه اسلام به مدینه

چنانچه گفتیم خالد بن ولید لشکر را برداشته به مدینه بازگشت، و چون به مدینه رسیدند، مردم لشکر را دیدند خاک به روی آنها می‌پاشیدند و می‌گفتند: ای گریختگان و فراریان آیا (از جنگ) در راه خدا فرار کردید. طبری می‌گوید و چنان شد که مردم مدینه خاک بر سپاه می‌پاشیدند و می‌گفتند: «ای فراریان راه خدا». ام سلمه همسر پیامبر به زن سلمه بن هشام بن مغیره گفته بود: «چرا سلمه به نماز پیامبر و مسلمانان حاضر نمی‌شود؟» گفت: «بخدا تاب حضور ندارد که وقتی بیاید مردم بانگ می‌زنند شما از راه خدا فرار کرده‌اید و در خانه نشسته و بیرون نمی‌شود» (طبری، ۱۳۵۲: ۱۱۷۳). کار اعتراض و سرزنش مردم زیاد شد بحدی که سلمه بن هشام - یکی از سپاهیان - در خانه نشست و از ترس اعتراض مردم که به او فراری لقب داده بودند به مسجد هم نمی‌آمد. و قیس بن مسحر برای عذرخواهی از مراجعت موته اشعاری گفت و حسان بن ثابت و کعب بن مالک نیز هر کدام به نوبه خود اشعاری در مرثیه جعفر بن ابی‌طالب و زید و عبدالله سرودند (استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۵۴).

مسلمانان در جنگ‌هایی که داشتند در برابر دشمن عده سپاهشان همیشه قلیل‌تر بوده ولی همیشه پیروز بودند و همه اعتقاد داشتند که اگر مقاومت می‌نمودند و با روحیه شهادت‌طلبی می‌جنگیدند، پیروز می‌شدند (استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۵۳).

عبداله بن زبیر حمیری از سفیان بن عیینه، از اسماعیل بن ابی‌خالد، از قیس بن ابی‌حازم نقل می‌کند پیامبر چون آگاه شدند که در جنگ موته (پس از شهادت امیران سه‌گانه) پرچم به خالد بن ولید سپرده شده است، فرمودند: ای کاش پرچم به مردی داده می‌شد که پدرش کشته شده است، یعنی اسامه بن زید (بغدادی، ۱۳۷۴: ۵۳). ابن ابی‌سبره، از اسحاق بن عبدالله، از ابن کعب بن مالک برایم نقل کرد که گفته است: «چند نفر از بستگان من در جنگ موته حضور داشتند و چنین می‌گفتند: چون خالد پرچم را برداشت، روی به هزیمت آورد و همراه مردم گریخت، و مسلمانان کشته شدند، و مشرکان به تعقیب مسلمانان پرداختند. قطبه بن عامر شروع به فریاد کشیدن کرد و گفت: ای قوم، اگر مرد در حال حمله کشته شود بهتر است تا در حال گریز. او همچنان فریاد می‌کشید ولی کسی به او توجه نکرد چون همه در حال گریز بودند و از پرچمدار که می‌گریخت پیروی می‌کردند» (واقعی، ۱۳۶۹: ۵۸۰).

### ۳-۲- سریه خالد بن ولید بر سر جذیمه از کنانه

زمانی که پیامبر در مکه بود، بین پانزده تا بیست روز، خالد بن ولید را همراه گروهی به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد تا به اسلام دعوت‌شان کند. این قبیله در ناحیه یَلْمَلَم سکونت داشتند. بنی جذیمه ابن عامر در جاهلیت به بنی المغیره آسیب زده و عوف پدر عبدالرحمن بن عوف را کشته بودند، بنی سلیم در جاهلیت، ربیعۀ بن مکدم را کشته بودند، و جدل طعان به خون‌خواهی ربیعۀ، مالک بن شرید را از بنی سلیم کشته بود. خبر به جذیمه رسید که خالد همراه بنوسلیم آمده است (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۴۲۲). زمانی که آنان خالد را با جمعی از مسلمانان - سیصد و پنجاه نفر - دیدند به اتکای اسلام و اذان و مسجد خود آسوده خاطر بودند. خالد در برابر آنان ایستاد و پرسید: چرا سلاح در دست دارید؟ گفتند: برای دفاع از دین اسلام در برابر مخالفان. پس خالد به آنان گفت: اسلحه را بگذارید. گفتند ما علیه خدا و علیه رسول‌اش سلاح بر نمی‌گیریم و ما مسلمانیم، اکنون ببین که رسول خدا تو را برای چه کاری فرستاده است، پس اگر تو را فرستاده است تا زکات را بگیری، این شتر و گوسفند ما است، پس بر آنها بتاز. گفت سلاح را فرونهد. گفتند: راستی که می‌ترسیم ما را بکینه جاهلیت بگیری (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۴۲۲). پس از آن به دستور خالد سلاح را زمین گذاشتند، پس از آنان بازگشت و مردان قبیله اذان گفتند و نماز خواندند و چون سحرگاه شد، اسب بر آنان تاخت و مردان رزمی را کشت و زنان و فرزندان را اسیر گرفت، خالد آنان را اسیر کرد و برخی را به برخی دیگر بست. در آن لحظه میان مسلمانان اختلاف شد تا آنکه در نیمه‌های شب منادی خالد فریاد زد: هرکس اسیر خویش را بکشد! کسانی از بنوسلیم که همراه خالد بودند اسیران‌شان را گشتند، اما مهاجرین و انصار از فرمان او سرپیچی کردند. پس از آنکه به مکه آمدند، عمر و عبد الرحمن بن عوف به خالد گفتند: تو به خاطر عمویت فاکه، که در جاهلیت به دست بنی جذیمه کشته شده، چنین کردی (جعفریان، ۱۳۹۹: ۶۳۴). عبدالرحمن بن عوف

گفت: بخدا قسم که خالد آنان را مسلمان کشت. خالد گفت آنها را نکشتم مگر بجای پدرت عوف بن عبدعوف. عبدالرحمن گفت بجای پدرم نکشتی، لیکن بجای عمویت فاکه بن مغیره کشتی (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۴۲۲). خالد در جنگ حنین هم، پیرزنی را به قتل رساند که مورد اعتراض پیامبر واقع شد (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۵). خبر به پیامبر رسید پس گفت: اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد، خدایا من نزد تو از آنچه خالد انجام داد، براستی بیزار می‌جویم. رسول خدا با شنیدن خبر، بر خالد خشم گرفت و صورتش را از او برگرداند. خالد می‌گفت: رسول خدا او را برای جنگ فرستاده بود، در حالی که دروغ می‌گفت، زیرا پیامبر خود فرمود: من خالد را برای دعوت فرستادم نه جنگ. به علاوه افراد سریه همگی مسجد و اذان بنی جذیمه را دیده و شنیده بودند. رسول خدا فرمودند: خدایا! من از آنچه خالد انجام داده به تو تبری می‌جویم. در آن مجلس عمار به خالد تندی کرد و پس از آن خالد به عمار. حضرت فرمود: ساکت باش خالد! چیزی به عمار مگو، کسی که با او دشمن باشد با خدا دشمنی کرده و هر کسی که بر او غضب کند بر خدا غضب کرده است. پیامبر پس از آن پولی و مالی را که از یمن رسیده بود تسلیم امام علی کردند تا نزد بنی جذیمه رفته فدیه کشتگان آنها را بپردازد و آنان را تسلی دهد. و علی دیه کشتگان را داد و از آن باقی مانده‌ای نزدش ماند. پس علی آنها هم به آنان داد که رسول خدا را از آنچه دانسته و از آنچه نمی‌داند حلال کنند. پس رسول خدا گفت: لما فعلت احب الی من حمر النعم و آن روز به علی گفت فداک ابو ای، پدر و مادرم فدای تو باد (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۴۲۲، ۹۵ ابن‌خلدون، ۱۳۸۸: ۴۴۶). طبری هم اینگونه بیان نموده: «و پیامبر خدا خالدبن‌ولید را فرستاد وی برفت تا بر آب بنی جذیمه فرود آمد و چون قوم او را بدیدند سلاح بر گرفتند، خالد گفت: سلاح بگذارید که مردم مسلمان شدند». یکی از مردم بنی جذیمه گوید: وقتی خالد به ما گفت که سلاح بگذاریم یکی از ما که جحدم نام داشت گفت: «ای بنی جذیمه این خالد است. بخدا پس از گذاشتن سلاح، اسارت است و پس از اسارت گردن زدن است، بخدا من سلاح نمی‌گذارم». گوید: و کسانی از قومش او را بگرفتند و گفتند: «ای جحدم می‌خواهی خون ما را بریزند، مردم مسلمان شده‌اند و جنگ از میان رفته و کسان ایمنی یافته‌اند». و اصرار کردند تا سلاح بنهاد و قوم نیز به گفته خالد سلاح فرو گذاشتند، آنگاه خالد بگفت تا دست‌هایشان را ببستند و آنها را از دم شمشیر گذرانید و بسیار کس بکشت (طبری، ۱۳۷۴: ۱۱۹۵). و چون پیامبر از ماجرا خبر یافت دست به آسمان برداشت و گفت: «خدایا من از آنچه خالد کرد بیزارم» آنگاه امام علی را خواست و گفت: «پیش این قوم برو و در کارشان بنگر و کار جاهلیت را از میان بردار». علی برفت و مالی همراه داشت که پیامبر داده بود و خون‌بهای کشتگان و عوض اموال‌شان را بداد تا آنجا که ظرف سگ را عوض داد و خون و مالی نماند و چیزی از آن مال بجا مانده بود و چون از این کار فراغت یافت گفت: «آیا خون و مالی بی دیه و عوض مانده است؟» گفتند: «نه» گفت: «من این مال باقیمانده را از جانب پیامبر به عوض آنچه پیامبر نمی‌داند و شما

نمی‌دانید به شما می‌دهم» و چنین کرد و پیش پیامبر بازگشت و ماجرا را با وی بگفت (طبری، ۱۳۷۴: ۱۱۹۶). ابن‌اسحاق گوید: میان خالد بن ولید و عبدالرحمان بن عوف گفتگویی رفت و عبدالرحمان بدو گفت: «در اسلام روش جاهلیت پیش گرفتی!» خالد گفت: «انتقام خون پدر تو را گرفتم». عبدالرحمان گفت: «دروغ می‌گویی من قاتل پدرم را کشته بودم تو انتقام عمویت فاکه بن مغیره را گرفتی» و گفتگوی ناروا در میان رفت و چون پیامبر خبر یافت به خالد گفت: «آرام باش و دست از یاران من بدار که به خدا اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشی و همه را در راه خدا خرج کنی مانند عمل یک صبحگاه یا یک شبانگاه یاران من نشود» (طبری، ۱۳۷۴: ۱۱۹۷).

### ۳-۳- سریه خالد بن ولید بر سر عزی

«قریش»، «عزی» را بزرگ می‌داشت، و دو قبیله «غنی» و «باهله» نیز در پرستش آن با «قریش» همدانستان بودند. پس پیامبر «خالد» پسر «ولید» را فرستاد تا درخت (منسوب به او) را برید، و خانه (اش) را ویران ساخت، و بت را شکست. پیامبر خالد بن ولید را که از بزرگان قریش بود برای نابودی بت عزی فرستاد و این سریه با موفقیت انجام گرفت و اینکه توسط یکی از بزرگان و فرماندهان سابق قریش انجام می‌گرفت یک نابودی بزرگ برای قریش و یک پیروزی بزرگ برای مسلمانان و یک تبلیغ عظیم برای باطل بودن تفکرات خرافی بت‌پرستی و دنباله‌روهای ساده‌دل بود، این حرکت توسط هر شخص دیگه‌ای این همه تأثیرگذار نبود. ۹۶

بت «عزی» در وادی از «نخله شامیه» بود که «حراض» نامیده می‌شد. و «عزی» نزد قریش، بزرگترین بت‌ها بود، به زیارت‌اش می‌رفتند، و پیشکش برایش می‌بردند، و پیش او قربان می‌کردند و قریش در ضمن طواف کعبه «لات» و «منات» و «عزی» را بزرگ می‌داشتند، و آنها را شفیع خود نزد خدای یگانه تصور می‌کردند قریش، «لات»، و «منات»، و «عزی» را «غرائیق عالم بالا» می‌خواندند و آنان را دختران خدا می‌گفتند، و یاری و شفاعت آنان مایه امیدشان بود و اما «عزی» (اختصاصی که داشت این بود که) «قریش» تنها زیارت و قربانی را به او مخصوص می‌داشتند، و سبب، نزدیکی «عزی» به اینان بوده است، همواره «عزی» این چنین (مقامی) داشت تا خدای پیامبرش را برانگیخت، و پیامبر «عزی» و دیگر بتان را پست شمرد، و مردمان را از پرستش آنان نهی فرمود، و «قرآن» نیز درباره آنها نازل شد و این امر بسی بر «قریش» دشوار آمد، چنان‌که ابو‌أحیحه (و او «سعد» پسر «عاص» پسر «أمیه» پسر «عبد شمس» پسر «عبد مناف» است) چون به بیماری مرگ دچار شد، و «ابولهب» از او عیادت کرد، می‌گریست. «ابولهب» پرسید: «ای ابو‌أحیحه چه چیز تو را می‌گریاند؟ آیا از مرگ گریه می‌کنی و حال آنکه چاره‌ای از آن نیست؟» گفت: «نه، بلکه از آن بیم دارم که «عزی» بعد از من پرستیده نشود.

## ۳-۴- سریه خالد بن ولید بر اکیدر

پیامبر خالد بن ولید را در سریه‌ای به سوی اکیدر بن عبدالملک می‌فرستد و نتیجه آن مسلمان شدن اوست. رسول‌الله خالد بن ولید بن مغیره مخزومی را سوی اکیدر بن عبدالملک کنندی سکونی به دومه الجندل فرستاد و او وی را اسیر کرد و اکیدر را نزد پیامبر آورد و او مسلمان شد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۹۲) ... و همین خالد بن ولید را ابوبکر به سراغ اکیدر می‌فرستد نتیجه قتل و غارت می‌شود. عباس گوید: پدرم از عوانه بن حکم روایت کرد که ابوبکر به خالد بن ولید که در عین التمر بود نامه‌ای نوشت و به وی فرمان داد که سوی اکیدر رود. پس او به جانب وی رفت و او را بکشت و دومه را فتح کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۹۳).

یکی از آموزه‌های اصلی اسلام روحیه شهادت‌طلبی و پیروزی بود، در شهادت سه ویژگی مشاهده می‌گردد: فی سبیل‌الله، آگاهی، اختیار). هنگامی که فرهنگ شهادت در جامعه گسترش پیدا کند، «ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون؛ (بقره) هرگز نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده به حیات (ابدی) شدند و در نزد پروردگارشان متنعم خواهند بود»، و «لا تقولوا لمن يقتل فی سبیل‌الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون؛ به کشته شدگان در راه خدا، مرده نگوئید چراکه زنده‌اند، لکن شما درک نمی‌کنید»، «والذین قتلوا فی سبیل‌الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنّه عرفها لهم؛

و آنان که در راه خدا کشته شدند، هرگز خداوند اعمال‌شان را ضایع نمی‌گرداند، آنها را هدایت کرده و امورشان ۹۷ را اصلاح می‌فرماید و در بهشتی که قبلاً به آنان شناسانده وارد خواهد کرد»، و «من یقاتل فی سبیل‌الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجراً عظیماً؛ و هر کس در جهاد در راه خدا کشته شد و یا فاتح گردید اجر عظیمی به او عطاء خواهیم کرد. نتیجتاً، انتخاب آگاهانه شهادت در سایه تفکر صحیح است که این اجرا را برای شهداء به ارمغان می‌آورد». شوق و شغفی در قلوب بوجود می‌آید که سبب که فداکاری و جنگاوری بی‌مثالی را بوجود می‌آورد. پیامبر، با ترویج فرهنگ جهاد و شهادت توانست با جمع اندک و ناتوان (به لحاظ مادی) مسلمانان اولیه، نصرت و یاری خداوند متعال را کسب کرده، بزرگترین ضربه‌ها را بر پیکر کفر و شرک زده و سبب تثبیت و گسترش سریع اسلام شود و در تمامی جنگ‌ها پیروز شود و همانطور که جهاد، رشادت و شهادت، سبب عزت مسلمانان می‌شود، سرباز زدن از جهاد و شهادت، سبب سلطه دشمنان کینه‌توز بر اسلام و مسلمانان می‌گردد. با گسترش فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی، لرزه بر اندام دشمنان می‌افتد و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام، مأیوس و ناامید می‌کند. (خرداد ماه سال ۱۳۹۳ نیروهای داعش با پیشروی به سمت مناطق شمال عراق به سرعت توانستند مناطق مهمی از شمال این کشور از جمله موصل را به تصرف خود درآورند و در سوی دیگر نیز نیروهای داعشی پیشروی خود از مرزهای غربی عراق در استان الانبار را آغاز و با تصرف بخش اعظمی از این استان، حرکت خود به سمت بغداد برای تصرف پایتخت کشور عراق را آغاز کردند. داعش

در ادامه پیشروی‌های خود در شمال عراق پس از تصرف موصل، شهر اربیل را به محاصره خود در آورد و می‌رفت تا با تصرف این شهر عملاً بخش مهمی از اقلیم کردستان عراق را نیز اشغال کند، اما در حالیکه داعش گام‌های آخر برای تصرف اربیل را برمی‌داشت، یک اتفاق مهم این شهر را از سقوط حتمی نجات می‌دهد. سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران شخصا با ۷۰ تن از نیروهایش به اربیل می‌رود و طی عملیاتی که شخصا فرماندهی آن را به‌عهده داشت، موفق می‌شود محاصره شهر اربیل را بشکند و کردستان عراق را نجات دهد، و شاید یکی از دلایل جری شدن رومیان نسبت به مسلمانان همین تصمیم فرار بوده است. چه‌بسا در همان جنگ موه قبل از فرار خالد تدبیری می‌کند که سوارانی را می‌فرستد تا گرد خاکی کند و شایعه می‌کنند و نعره می‌زنند علی آمد، رومیان دست به عقب‌نشینی می‌زنند (استرآبادی، ۱۳۷۴: ۲۹۵). اطاعت از ولی خدا جزء لاینفک آموزه‌هاست و دستور ولی خدا دستور خداوند است، نه تشخیص شخصی. یکی دیگر از سرایا سربه‌علقمه بن مجزز مدلجی است. حضرت عبدالله بن حذافه را فرمانده آنان کرد. این گروه برای پخت‌وپز غذا آتشی روشن کرده اطراف آن نشستند. عبدالله بن حذافه گفت: مگر من فرمانده شما نیستم و مگر نه این است که باید از من اطاعت کنید؟ من دستور می‌دهم در این آتش بروید. برخی اراده رفتن در آتش را کردند. عبدالله که وضع را چنان دید گفت: بنشینید، من مزاح کردم. وقتی به مدینه بازگشتند و رسول خدا خبر این ماجرا شنید، فرمود: «مَنْ أَمَرَكَ بِمَعْصِيَةٍ لَا تُطِيعُوهَا، كَسَىٰ كَسِيًّا بِهَا بِمَعْصِيَةِ فِرْعَوْنَ» (حمیری، ۱۳۷۴: ۶۶۲). همانطور که می‌بینیم حضرت علی در تمام دوران حیات پیامبر مطیع محض حضرت بوده است و در مقابل عده‌ای منجمله خالد افکار جاهلیت و دستورات و برداشت‌های خود را بر دستورات پیامبر که دستورات خداوند بوده ارجحیت می‌دادند اسلام که یعنی تسلیم محض دستورات خداوند که اگر مسلمان شدن بر این اساس نباشد و براساس مصلحت‌اندیشی باشد، اطاعت محض نمی‌آورد. اصولاً خالد روحیه نظامی‌گری داشت و فاقد شخصیت فکری و اخلاقی لازم بود. چهره واقعی او را باید در تحولات پس از رحلت پیامبر جستجو کرد. در فتح مکه حدود دو هزار تن از مردم این شهر به لشکر اسلام پیوستند، گو اینکه همه آنان مسلمان نبودند؛ اما روشن بود که بزودی مسلمان خواهند شد. اما به هر روی این اسلام ارزش اسلام آوردن پیش از فتح مکه را نداشت. خداوند این مطلب را به صراحت بیان کرد: «وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ، أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا، وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، چرا در راه خدا انفاق نمی‌کنید و حال آنکه از آن خداست میراث آسمان‌ها و زمین؟ از میان شما آنان که پیش از فتح (مکه) انفاق کرده و به جنگ رفته، با آنان که بعد از فتح انفاق کرده‌اند و به جنگ رفته‌اند، برابر نیستند؛ مرتبه آنان فراتر است و خدا به همه وعده نیک می‌دهد و به هر کاری که می‌کنید آگاه است» (جعفریان، ۱۳۹۹: ۶۳۲).



## ۴- خالدبن ولید بعد از حیات پیامبر

### ۴-۱- خالدبن ولید و واقعه حکومت خلفا

رسول اکرم در ۲۸ صفر سال یازدهم هجری قمری رحلت نمودند، هنوز پیکر حضرت بر روی زمین بود که عده‌ای در محلی بنام سقیفه برای تعیین جانشینی پیامبر جمع شدند و این در حالی بود که پیامبر از طرف خداوند، حضرت علی را بعنوان حاکم مسلمین و امام مسلمانان در واقعه غدیر مشخص نموده بود. اما برای غصب حکومت و برکناری حضرت علی، نیاز به کودتا و قدرت نظامی بود که عده‌ای در این جریان شریک بودند که می‌توان گفت کسانی دست به این جریان می‌زدند که در اطاعت از خداوند و پیامبر خدا ضعیف و یا بی‌اعتقاد بودند. و دستور خداوند محلی برای اجرا در نظرشان نداشت، که در این جریان خالدبن ولید حضور فعال و مستمر داشته است. خالدبن ولید فاقد شخصیت فکری و اخلاقی لازم بود. چهره واقعی او را باید در تحولات پس از رحلت پیامبر جستجو کرد.

### ۴-۲- خالدبن ولید و جنگ‌های رده

#### ۴-۲-۱- جنگ‌های ارتداد

با وفات رسول اکرم با وجود حضرت علی بر مسند حکومت هیچ اختلافی پدید نمی‌آمد زیرا دستور خداوند و همه مسلمانان ملزم به اطاعت بودند ولی با شکاف در بین مسلمین اتحاد و یکپارچگی بهم خورد و خود را ملزم به دادن زکات نمی‌دیدند. بلاذری به ماجرای به قدرت رسیدن ابوبکر و ماجرای مخالفان پرداخت زکات اشاره کرده و می‌نویسد: «قالو لما استخلف ابوبکر، ارتدت طوائف من العرب و منعت الصدقه، و قال قوم منهم: نقیم الصلاه و لا نودی الزکاه فقال ابوبکر لو منعونی عقلا لقاتلتهم؛ مطابق متن فوق این افراد اسلام را انکار نکرده بودند و تنها از پرداخت زکات که اجبار هم نبود به ابوبکر خودداری کرده بودند». خالدبن ولید مخالفان را از دم تیغ گذراند و به آتش می‌کشید و می‌سوزاند سرها جدا می‌کرد و مثله می‌کرد، ابوبکر از تخلفات خالد اطلاع داشت ولی بر موضع خود پافشاری می‌کرد و مخالفان را به کفر نسبت می‌داد و جالب است اگر حتی این افراد کافر نیز بودند دستورات اسلام اجازه سر جدا کردن و سوزاندن و مثله نمودن و تجاوز را نمی‌دهد، که خالد این رفتارهای جاهلیت را داشت، اگر قبیله‌ای قبول می‌کرد جزیه و یا زکات و صدقات دهد جنگ پایان می‌یافت، چه بسا بعضی از این افراد که مرتد شناخته شدن به صدارت رسیدند. در واقع می‌توان گفت مخالفان حکومت ابوبکر بی‌آنکه در حقانیت آموزه‌ها و آئین پیامبرشک و یا تردیدی کنند، در مشروعیت قدرت و دستگاه خلافت جدید تردید داشتند، و دستگاه خلافت (آئینه‌وند، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۰). این سیاست را در پیش گرفت که هرکسی که مخالف است را انگ مرتد بزند. ابو معاویه ضریر از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر

داد که می‌گفته است میان بنی سلیم ارتداد بود ابوبکر خالد را گسیل داشت، او مردانی از ایشان را در انبارهای خرما جمع کرد و آنان را به آتش کشید و سوزاند؟! عمر پیش ابوبکر آمد و گفت این مرد را که مردم را با عذاب ویژه الهی - آتش - عذاب کرده است از فرماندهی برکنار کن. ابوبکر گفت نه به خدا سوگند شمشیری را که خداوند آن را بر کافران کشیده است در نیام قرار نمی‌دهم و به خالد دستور داد از همانجا به جنگ مسیلمه برود (بغدادی، ۱۳۷۴: ۴۰۵). از یازده تن از فرماندهان منصوب برای مقابله با شورش رده، خالد بن ولید و عکرمه بن ابی‌جهل از بنی مخزوم، صاحبان قبه و اعنه که از دیرباز که در شمار خانواده حکومت‌گر قریشی مکه به شمار می‌آمدند و وظیفه تهیه سلاح و مهمات برای حفظ ساختار بت‌پرستانه مکه در قبل از اسلام را بعهده داشتند. بر رهبری اشراف قدیم مکه برای سرکوبی رده تکیه می‌کرد (آئینه‌وند، ۱۳۷۹: ۳۰-۳۱). داستان رده: چون عرب ارتداد حاصل کردند، ابوبکر برای جنگ با ایشان انجمن کرد. یاران پیامبر گفتند: چگونه به جنگ مردمی می‌روی که به خدا و رسول خدا گواهی می‌دهند و حال آنکه پیامبر خود می‌فرمود: «من مأمورم که با مردم پیکار کنم تا بگویند: لا اله الا الله و چون این سخن را گفتند دیگر خون‌شان و اموال‌شان در زینهار است، مگر حقی ایجاب کند. ابوبکر گفت: من با هرکس میان نماز و زکات تفرقه بیندازد جنگ خواهم کرد، به خدا سوگند که اگر از پرداخت بزغاله‌ای - یا به روایتی زکات یک سال یک شتر - سر باز زنند من با ایشان جنگ خواهم کرد مسلمین با او همراهی شدند و نظرش را درست دانستند و سعید بن مسیب گوید وی، یعنی ابوبکر، از همه‌شان در کار دین آگاه‌تر و درست‌رای‌تر بود (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۳۹).

#### ۴-۲-۲- داستان کشته شدن مالک بن نویره یربوعی

در ایام آغازین خلافت، ابوبکر برای تثبیت خلافت‌اش اقدام به سرکوبی مخالفین نمود (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۴۴)، در این بین مالک بن نویره که از طرف پیامبر خود مأمور جمع‌آوری زکات قومش بود، بعلت مشخص نبودن ولی و سرپرست جامعه زکات را به حکومت ابوبکر نپرداخت و خلیفه وقت خالد بن ولید را برای سرکوبی مالک فرستاد و گفتند مالک مرتد شده، خالد در آنجا به عشق زن زیبای مالک (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۴۲)، نماز خواندن و خواسته گفته مالک هیچ توجه ننمود و دستور قتل مالک را صادر نمود و بدن و سرهای آنها را سوزاند و زیر دیگ انداخت (طبری، ۱۳۷۴: ۱۴۱۰)، و به زن مالک بن نویره تجاوز نمود (طبری، ۱۳۹۱: ۱۹۷)، و عمر اشارت کرد به ابوبکر تا به خالد ولید زانی حد بزند که با زن مالک بن نویره زنا کرده بود، وی محسن بود ابوبکر ابا کرد و حد خدا را بر وی نراند و گفت: خالد سیف من سیوف‌اله، یعنی: خالد شمشیری است از شمشیرهای خدا، (و این حال چنان بود که چون رسول را از حجه الوداع مراجعت افتاد، و آیه غدیر و حدیث من کنت مولاة فعلی مولاة در عرب فاش شد، مالک بن نویره و ابن فنجویه که دو امیر بزرگ بودند

از امرای عرب، پیش رسول آمدند و تهنیت رسول بگفتند، و امیرالمومنین علی را تهنیت بکردند. ابوبکر اسم مرتدی بر ایشان نهاد، و خالد ولید را با لشکر گران بدیشان فرستاد تا جمله را در رکوع و سجود بکشت؛ و حال چنان بود که خالد برسید و به حرب درپیوستند. در میان حرب، مؤذن بانگ نماز بگفت. ایشان سلاح بنهادند و روی به نماز نهادند. خالد ترک نماز بگفت، و ترک دین نیز نمود، و تابع ضلالت گشت، و در سر نماز بر ایشان ریختند و جمله را شهید کردند، و در آن شب سر مالک را در زیر دیگ نهاد، و با زن وی زنا کرد. نیکو سیف‌آله است (طبری، ۱۳۹۱: ۱۹۷). سپس خالد نزد ابوبکر آمد. عمر اشارت کرد باید به کیفر قتل مالک بن نویره به حبس افتد و یا از مقام خود عزل شود. ابوبکر گفت: شمشیری را که خدا به روی کافران کشیده است، نمی‌شکنم و دیه خون مالک بن نویره و اصحاب‌اش را بداد و خالد را به کاری که داشت، بازگردانید (ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۴۸۵). ماجرای مالک بن نویره و فجایعی که توسط خالدبن ولید در آن زمان انجام گرفت یکی از کثیف‌ترین و سیاه‌ترین صفحات تاریخ اسلام است که خالدبن ولید با موافقت ابوبکر خشونت و تجاوز و بی‌رحمی را برخلاف دستورات اسلامی ولی بنام لشکر اسلام به مسلمانان روا داشت.

#### ۴-۳- خالدبن ولید و فتوحات

خالدبن ولید بعد از رحلت پیامبر به کمک اهالی سقیفه به خانه دخت پیامبر حمله برده و حکومت الهی را غصب نمودند و زمانی که توانستند حکومت خود را با جنگ‌های رده تثبیت ببخشند با حملات به مناطق دیگر، فتح سرزمین‌های دیگر را آغاز نمودند و خالدبن ولید مغرور که خود فرماندهی بلامنازعه فتوحات را بعهده داشت، همراه فتوحات جنایات بسیاری انجام داد و خلاف بسیاری از دستورات اسلامی بند ۲-۳ همین مقاله: از امام صادق نقل شده است، هرگاه پیامبر سربیه‌ای را به جایی اعزام می‌داشت پیش از حرکت، افراد سپاه را روبروی خود می‌نشانید و به آنها می‌فرمود: به نام خدا و به یاری خدا و در راه خدا و بر سنت پیغمبر خدا بروید و مبادا در غنیمتی که بدست آوردید، خیانت کنید و مبادا کسی را مثله کنید و یا غدر و مکر بکار ببرید و هرگز افتاده و پیر و کودک و زن را به قتل نرسانید و درخت را قطع نکنید مگر مجبور شوید و اگر ضعیف‌ترین مسلمان و یا بهترین آنها به یکی از مشرکان مهلت داد، آن مشرک در پناه او می‌باشد و وی در امان است تا اینکه قرآن به سمع او برسد، اگر اسلام اختیار کرد وی برادر شما خواهد بود و اگر نه او را به محل امن خودش برسانید و از خداوند بخواهید در آینده به وی دست یابید، بند ۱-۳ همین مقاله: وقتی پیامبر، حضرت علی را برای فتح یمن فرستاد فرمود: چون به محدوده ایشان رسیدی، با آنان درگیر نشو مگر آنکه به تو حمله کنند و این جریان در جریان جنگ‌های زمان حکومت حضرت علی و یا در کربلا توسط امام حسین نمایان بود (رعایت اصول انسانی و پایبندی به پیمان و رفتار مناسب با زنان و کودکان و غیرنظامیان و خوش رفتاری با اسیران و امتناع از کشتار جمعی) از دیگر اصول می‌باشد. خالد اقداماتی انجام داد که قلم

شرم می‌کند از بیان‌اش. که در ذیل گزیده‌ای از نقل تواریخ را ذکر نمودیم: «خالد در مذار بماند و هرکس هرچه غنیمت گرفته بود به هر مقدار بود خاص وی کرد و غنایم را تقسیم کرد و از خمس به جنگاوران نامی، چیز داد و باقیمانده خمس را با گروهی به همراه سعید بن نعمان کعبی سوی مدینه فرستاد، ابی‌عثمان گوید: در جنگ مذار سی هزار کس از پارسیان کشته شد به جزء آنها که غرق شدند و اگر آب مانع نبود همه نابود شده بودند و آنها که جان به در بردند لخت یا نیمه لخت بودند، پس از آن در ناحیه فرات بر کنار دجله فرود آمد و با دشمن روبرو شد و بر کنار دجله و رود دیگر اقامت وی طول کشید و از پس مقابله هرمز جنگ‌های دیگر هریک از پیش سخت‌تر بود تا وقتی که سوی دومه الجندل رفت. در جنگ رود سهم سوار از غنایم بیش از جنگ ذات السلاسل بود، پس از جنگ رود خالد زن و فرزند جنگاوران و کسانی را که با آنها کمک کرده بودند به اسیری گرفت (طبری، ۱۳۷۴: ۱۴۸۹). جاپان، عبد الاسود و ابجر را برد و پهلوی سپاه گماشت، آرایش خالد مانند جنگ‌های پیش بود، جنگی سخت افتاد و مشرکان که انتظار آمدن بهمن جادویه داشتند مقاومت و پافشاری کردند و در مقابل مسلمانان سخت بکوشیدند که به علم خدا سرانجام‌شان مقرر بود و مسلمانان در مقابل آنها پایمردی کردند و خالد گفت: «خدایا نذر می‌کنم اگر بر آنها دست یافتم چندان از آنها بکشم که خون‌هایشان را در رودشان روان کنم». آنگاه خداوند عزوجل مغلوب مسلمانان‌شان کرد و خالد بگفت تا منادی وی میان مردم ندا دهد: «اسیر بگیرید، اسیر بگیرید، هیچکس را نکشید مگر آنکه مقاومت کند». سواران گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند می‌آوردند و خالد کسانی را معین کرده بود که گردن‌شان را در رود می‌زدند و یک روز و شب چنین کرد و فردا و پس فردا به تعقیب آنها بودند تا به نهرین رسیدند و از هر سوی ایس همین مقدار پیش رفتند و گردن همه را زدند اما قعقاع و کسانی همانند وی گفتند: «اگر مردم زمین را بکشی خون‌شان روان نشود که از وقتی خون را از سیلان ممنوع داشته‌اند و زمین را از فرو بردن خون‌ها نهی کرده‌اند خون برجای خویش می‌ماند، آب بر آن روان کن تا قسم خویش را به انجام برده باشی» و چون آب از رود برگرفته بود آب در آن روان کرد و خون روان شد و به همین سبب تاکنون رود خون نام دارد، بشیر بن خصاصیه گوید: «شنیده‌ایم که وقتی زمین خون پسر آدم را فرو برد، از فرو بردن خون‌ها ممنوع شد و خون را از روان شدن منع کردند مگر تا حدی که خنک شود» (طبری، ۱۳۷۴: ۱۴۹۴). شیرزاد چون بانگ آنها را شنید گفت: «چه می‌گویند؟» و چون برای وی توضیح کردند گفت: «این قوم برای خویش فال بد می‌زنند و هر که برای خویشتن فال بد زند دچار آن شود بخدا اگر خالد جنگ آغاز نکند با وی صلح می‌کنم» در این اثنا خالد با مقدمه سپاه بیامد و به دور خندق گشت و جنگ آغاز کرد که هنگام جنگ از حمله شکیب نداشت و به تیراندازان خویش گفت: «کسانی را می‌بینم که جنگ نمی‌دانند چشمان‌شان را نشانه کنید و به جزء آن کاری نداشته باشید». تیراندازان پیاپی تیر رها کردند و آن روز هزار چشم کور شد و این جنگ را ذات‌العیون نام دادند (طبری، ۱۳۷۴: ۱۵۱۵).

در مورد خالدبن ولید چیزی به جزء عدم اطاعت خداوند، عدم مطیع دستورات خداوند و پیامبر و عدم پایبندی به ارزش‌های اسلامی و عدم اعتقاد به قیامت و روز جزاء نمی‌بینیم، بدور از حسن خلق و نه تنها مبارزه با فساد و کجروی‌ها نداشته بلکه خود عامل فساد و دنیاپرستی و ظلم و تجاوز بود و نه تنها به ارزش‌های اسلامی پایبند نبود بلکه ارزش‌ها را بنفع خود ثبت و ضبط می‌کرد و حتی خصوصیات ساده یک فرمانده اسلامی را نداشت.

### نتیجه‌گیری

با ظهور اسلام و آمدن پیامبر الهی و آخرین منجی بشر، تکمیل و کامل‌ترین احکام الهی صادر شد و به یقین اگر بعد از رحلت حضرت نیز برطبق این آموزه‌ها رفتار می‌شد تمامی مستضعفان و ملت دنیا مجذوب این رفتار جنگی می‌شدند و فتح قلوب در تمامی دنیا اتفاق می‌افتاد که همین تأثیر جانبی ندای اسلام نیز خود بسیار موثر بوده که خارج از مقاله ما است. ولی به هر حال این موارد را بایستی بدانیم که یک فرمانده دارای خصوصیات مختلفی می‌بایست باشد که اگر این‌چنین نباشد فرمانده اسلامی نیست: تسلیم محض دستورات خداوند بودن، فرماندهی قاطع در سایه ایمان و تعبد، ارتباط کامل با ولی خدا در هر زمانه در زمان پیامبر با او و بعد از او با معصومین و در زمان غیبت با ولایت زمانه، الگوگیری اسلامی و الگوی اسلامی بودن و پایبندی ۱۰۳ ارزش‌های اسلامی بودن، داشتن تقوی و عمل به تکلیف الهی و اعتقاد به قیامت و عذاب الهی داشتن، نظم داشتن و قوی و خوش‌فکر و قدرت برنامه‌ریزی داشتن و تلاش مخلصانه و صادق و مردمی بودن، حسن خلق، دوری از شهوات و هوای نفس و دور بودن از فساد و کجروی و خود مبارز با فساد و تبعیض کند. توجه به ارزش‌های اسلامی و حفظ قدرت براساس و اصول اخلاق و شرع کند.

و مسلماً این موارد را باید یادآوری کنیم که:

- ۱- آموزه‌های جنگی اسلام در طول تاریخ، چه قبل و چه بعد از اسلام همیشه بهترین آموزه‌های انسانی و رفتاری را داشته‌اند.
- ۲- بسیاری از جنگ‌های بعد از رحلت پیامبر را که بنام اسلام و جنگ مسلمانان رقم می‌زنند، در واقع جنگ مسلمانان نیست، چراکه براساس آموزه‌های اسلامی و یاران خالص پیامبر نیست.
- ۳- یاران و اصحاب پیامبر کسانی هستند که مطیع‌ترین آنها نسبت به دستورات خداوند و آموزه‌های اسلامی هستند و هرگز از هیچ یک دستورات خداوند در رفتار و کردار و عملکرد منحرف نمی‌شوند.

۴- سبقت و سرعت در ایمان و عقبه درست و نیت خالص و اطاعت دستورات خداوند لازمه یک گوشه‌ای از خصوصیات یک یار پیامبر محسوب می‌شود و یک فرمانده اگر برطبق رفتارهای جنگی پیامبر عمل نکند، مسلماً اسم فرمانده سپاه اسلام و لشکر اسلامی و اصحاب و یار پیامبر را نمی‌توانیم بر روی او بگذاریم.

۵- باید مواظب باشیم که ناخواسته به روی عده‌ای که مخالف احکام مشخص خداوند و دستورات الهی و سنت پیامبر عمل نموده‌اند و مطابق اسلام عمل ننموده‌اند و براساس رفتارهای ظالمانه و غیرانسانه رفتار نموده‌اند را یاران پیامبر و اصحاب پیامبر و جنگ‌های اسلامی و لشکر اسلام، نگذاریم.

۶- بنابراین موضوع تحقیق ما (خالدبن‌ولید) از این موارد مستثنی نیست، او و دیگر یاران پیامبر و فرماندهان دیگر و حتی در تمامی دوران‌ها و حتی در زمانه ما، اصول الهی و اسلامی که پیامبر از طرف خداوند برای ما به ارمغان آورده است را نمی‌توان نادیده گرفت و سلیقه‌ای عمل نمود یا براساس خواسته‌های حزبی و منافی و غیرانسانی عمل نمود و اسم‌اش را حرکت اسلامی گذاشت.

و نتیجه کلی این است که عامل بودن به دستورات اسلام مربوط به زمان خاصی نیست و مربوط به اشخاص خاصی نیست و همه مسلمانان و در تمام احوال خصوصاً خواص و فرماندهان و ساکن در هر جای دنیا و هر حزب و گروه و مذهب موظف به اجرای آن مطابق با دستورات اسلامی هستند و اگر هر فرماندهی و یا خواص و یارانی و ... براساس سلیقه خود عمل کند و نه مطابق دستورات اسلامی، نمی‌توان اسم اسلامی روی آن گذاشت.

## فهرست منابع

- ۱- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۹)، «فتوح در اسلام: فتح تغلیبی، فتح قلوب»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲.
- ۲- ابن‌هشام، عبدالملک بن هشام (۱۳۷۵)، السیره النبویه (زندگانی محمد (ص))، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: نشر کتابچی.
- ۳- ابوزید عبدالرحمان بن محمد (ابن خلدون) (۱۳۸۸)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، بیروت: دارالفکر.
- ۴- استرآبادی، احمد بن حسن (۱۳۷۴)، آثار الأحمدي تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار، محدث: سعید میرهاشم، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب نشر قبله.
- ۵- بغدادی، محمد بن سعد (۱۳۷۴)، الطبقات الکبری، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات دانیال.
- ۶- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷)، فتوح البلدان، ترجمه: محمد توکل، تهران: انتشارات ماهریس.
- ۷- جعفریان، رسول (۱۳۹۹)، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا (ص)، تهران: انتشارات الهادی.
- ۸- حمیری، عبدالملک بن هشام (۱۳۷۴)، السیره النبویه سیره پیامبر اسلام، ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات کتابچی.

- ۹- شمس‌الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۸۱)، **نفائس الفنون فی عرائس العیون**، ترجمه: ابراهیم میانجی، تهران: انتشارات الاسلامیه.
- ۱۰- صادقی، مصطفی (۱۳۸۸)، «اصول حقوق جنگ در سیره نبوی»، **نشریه حصون**، ش ۲.
- ۱۱- طبرسی مازندرانی، عمادالدین حسن بن علی بن محمد بن (۱۳۹۱)، **اخبار و احادیث و حکایات در فضایل اهل بیت رسول و مناقب اولاد بتول عبدالملک**، ترجمه: رسول جعفریان، بغداد: نشر مشعر.
- ۱۲- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲)، **تاریخ الطبری**، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۳- عوفی، محمد بن محمد (۱۳۸۶)، **متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات**، ترجمه: امیربانو امیری فیروزکوهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۴- کلبی، هشام بن محمد کلبی (۱۳۴۸)، **بت‌های عرب**، ترجمه: یوسف فضایی، تهران: نشر اصنام.
- ۱۵- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، **آفرینش و تاریخ**، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه.
- ۱۶- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹)، **المغازی**، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۷- یعقوبی، احمد بن یعقوب (۱۳۷۴)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: نشر آگه.

